



ایدئیهایی دربارهٔ یک جنبش

مازیار اسلامی

توزیع آزاد
م



ایده‌هایی دربارهٔ یک جنبش

مازیار اسلامی

هتاک‌ی و فحاشی علیه ارکان و شخصیت اصلی نظام که با تجمع اعتراضی شبانهٔ دانشگاه شریف ورق خورد خیلی زود زبان معیار معترضان شد و ادبیت این جنبش اعتراضی را شکل بخشید.

این پرده‌داری کلامی بی‌سابقه واکنش‌هایی فراوان و قابل‌پیش‌بینی برانگیخت. مدافعان حکومت، هتاک‌های ادامه‌دار را نشانهٔ ابتدال و فقر محتوای جنبش دانستند. جریان‌های اصلاح‌طلب نیز با تأکید بر حق طبیعی اعتراض اما با نقد و نكوهش صریح هتاکان، فحاشی جوانان را واکنشی طبیعی به هتاک‌ها و پرده‌داری‌های نیروهای موسوم به خودسر در سال‌های گذشته و نادیده‌انگاشته‌شدن معترضان از سوی حاکمیت و کوتاهی «ما مسئولان» در اجرای وظایف شمردند. به عبارتی، آنان با ژستی مصلحانه و اخلاقی اعتراض را مشروع اما هتاک‌ی را نامشروع و نشانهٔ ناپختگی و غیرسیاسی‌بودن مطالبات دانشجویان برشمردند. کار چنان بالا گرفت که روزنامه‌نگار سلیم‌نفس و ساده‌دل، احمد زیدآبادی از هتاک‌ی به خود چنان برآشفته که با غبطه‌خوردن به شعر و ادب پارسی مهجور در روزگار جدید، ترک سیاست کرد.

گروهی دیگر نیز با استدلال «جنسیت‌زدگی» باب این روزها، فحاشی‌ها و هتاک‌ی نسبت به منسوبان مؤنث مسئولان را نکوهیدند و آن را نشانه‌ای دیگر از ذهن جنسیت‌زدهٔ مردسالارانه تاریخ مذکرمان تعبیر کردند. در خصوص این یک فقره، باید گفت فحاشی از هر نوعی، چه جنسی و چه اعتباری، رخدادی اجرایی و عملی نیست. هدف از نسبت‌دادن صفتی به همشیره و والدهٔ کسی، یا تحویل بدون بازگشت چند گرمی گوشت و غضروف به زوجه و صبیئهٔ دیگری، اجرای عملی این بیان یا عبارت زبانی در واقعیت مادی نیست. در واقع برافروخته‌شدن و از کوره در رفتن مخاطب و گیرندهٔ پیام، گویای جنسیت‌زدگی است. اوست که آن چنان

در قیدوبند فانتزی شوم و اضطراب آور اعمال فعالیت جنسی با نزدیکان مؤنث خویش است که بیان این فانتزی از سوی فردی دیگر در سطح زبان را با تحقق عملی آن فانتزی در واقعیت یکی می‌گیرد و برافروخته می‌شود.

با این حال، روند اعتراضات در هفته‌های بعد و فرم بلاغی و اعلانی آن نشان داد که معترضان بی‌توجه به شکاف‌های طبقاتی، جنسیتی، فرهنگی و... توجه چندانی به استدلال‌های نکوهش‌گران ندارند. اصرار آن‌ها بر حفظ هتاک‌ی و فحاشی به‌عنوان زبان معیار جنبش و البته استفاده سخاوتمندانه و خلاقانه از فهرست غذا و پیش‌غذای رستوران طریقت نشان داد فحاشی آن‌ها نه تنها واکنشی نیست بلکه کنش سیاسی خاص این نسل است. پافشاری معترضان در خلق فحش‌هایی بر روی واریاسیون «پلو»، نه تنها واکنشی از سر خشم و غضب به رفتار حکومت در دهه‌های گذشته و محصول کین‌توزی و خشونت کلامی «بی‌هدف» نیست، بلکه خلق کنش سیاسی است که از قصد اولیه‌اش، حکومت، فراروی می‌کند و ساختار و بنیان‌ها را نشانه می‌گیرد.

فحاشی و هتاک‌ی به مسئولان و نهادها در مقام یک واکنش فردی کین‌توزانه صرف، ویژگی همان فحاشی‌ها و بدگویی‌های زیرلبی و نجواگونه نسل‌های قبل در جمع‌های دوستانه و خانوادگی یا گفت‌وگوهای درون تاکسی یا جلوی دکۀ روزنامه‌فروشی پس از خواندن عباراتی از یک مسئول است، فعالیت‌ی که چند دهه است در ایران به‌عنوان شکلی از مخالف‌خوانی رایج است. این مخالف‌خوانی در هیئت هتاک‌ی‌های زیرلبی را شاید بتوان واکنش نسل‌های سرکوب و منکوب‌شده‌ای دانست که برای مقابله با عوامل سرکوب به هتاک‌ی زیر لبی روی می‌آورد، نسل‌های پیاپی شکست‌خورده در پیکار اودیپی با پدر «عظما»، همان‌ها که نهایتاً در فانتزی‌های شخصی‌شان و یا در چارچوب زبان شخصی می‌توانستند از پس این پیکار برآیند. اما پرده‌داری در ملاءعام و در برابر نیروهای نظامی و امنیتی بی‌اعتنا به پیامدها، تغییر کاربری ماکولات و یا جای‌گذاری وسواس‌گونه ادوات جنگی در زرادخانه‌ی عظما را دیگر نباید واکنشی منفعلانه و از سر استیصال، نفرت کور یا واپس‌روی اودیپی، بلکه باید شکلی از کنش و سوژگی سیاسی در این زمانه دانست.

هتاک‌های عمومی به نظام سیاسی که خود را مقدس می‌داند، شکلی از حرمت‌شکنی است که هم‌زمان با بی‌حرمت کردن موضوعش آن را خنثی هم می‌کند و یا به تعبیر آگامبن امر مقدس با بی‌حرمت‌شدن، هاله‌اش را نیز از دست می‌دهد. هتاک‌های عمومی همان بازی کلامی ریشخندآمیز مردم با موضوعی مقدس‌مآب است. بسان کودکان که برای بازی‌شان به هر چیز دم‌دستی کاربردی جدید می‌بخشند، چرا که بازی و حتی بازی با کلمات می‌تواند هر نظم مقدسی را واژگون کند و باز به تعبیر آگامبن «رسالت سراپا بی‌حرمت بازی را به آن برگرداندن وظیفه‌ای سیاسی است» (حرمت‌شکنی‌ها، جورجو آگامبن، ترجمه صالح نجفی و مراد فرهادپور)؛ و البته می‌توان افزود که بازی و از جمله حرمت‌شکنی کلامی بازیگوشانه می‌تواند عین و خود آزادی باشد.

پس رسواکردن دیدگاه‌های اخلاقی مصلحانه که مدعی‌اند با نفس اعتراضات مشکلی ندارند و مشکل‌شان فقط نحوه بیان آن است و با ژستی پدران و فروتنانه اعلام می‌کنند این فحش‌ها واکنشی است به کوتاهی و سوءمدیریت «ما مسئولان»، لازم و ضروری است. ریاکاری مواضع مصلحانه آن‌ها تا حدی است که گناهکار و مقصر به‌نظر رسیدن در جهانی که خدا و نماینده‌اش بر آن حاکم‌اند را بهتر از زندگی راستین در جهانی می‌دانند که به زعم آن‌ها شیطان نیز مقیم آن است.

بیش از نیم قرن پیش احمد شاملو در *جدال آیینی و تصویر چنین سرود*:

«دیری با من سخن به درستی گفته‌اید

خود آیا تابتان هست

که پاسخی به درستی بشنوید

به درستی بشنوید؟»

نزد شاملو درستی و درستی گاه هم‌سنگ و هم‌پای همند. گاه حقیقت و راستی خود هتاک‌های و درشت‌گویی است. وارثان بامداد در کف خیابان مصرانه این حقیقت را اجرا می‌کنند بی‌آن‌که نگران داوری دغل‌بازان و فرومایگان باشند. چرا که چکیده مطالبات

و خواست اصلی معترضان بازیابی فردیت‌شان است، فردیتی خودآیین و رها از ارزش‌های مقدس که با زندگی و مادیت آن گره خورده باشد. فرد در تاریخ ما موجودیتی پیوسته سرکوب‌شده و ناکام بوده است و همواره در هیئت یک دیگری (جنسیتی، قومیتی، عقیدتی، طبقاتی) و نه موجودیتی مستقل و خودآیین خطاب قرار گرفته است. به استثنا مواردی معدود هیچ‌گاه به عمل نیامده است. واضح است که فردیت معترض ۱۴۰۱، به گواه ابداعات سیاسی‌اش، می‌خواهد در این پیکار اودیپی در مقابل خصم‌اش شمشیر بزند. او پیکار اودیپی را از درون خانه و با خانواده آغاز کرده است. با بردن جنگ نخست، خود را مهیای جنگ بزرگ کرده است. بی‌اعتنا به سرزنش پدران و پدربزرگ‌ها و ارزش‌های نسل‌های پیشین. همان‌ها که راه و رسم پیکار ندانسته به جنگ بزرگ رفتند.

هانس لئووالد در سال ۱۹۷۹ در مقاله دوران ساز/فول/عقدۀ اودیپ، برخلاف فریود که عقدۀ اودیپ را محصول تکانه‌های جنسی و قهری می‌دانست، آن را «قسمی الزام و اضطراب به رهاشدن و رستن و کسب خودآیینی» شمرد. خوانشی سیاسی از عقدۀ اودیپ که در توضیح مبارزات، کامیابی‌ها و البته ناکامی‌های سیاسی بسیار کارآمد است. لئووالد در بازآفرینی‌اش از عقدۀ اودیپ رابطه سودهای جنسی نسبت به والدین با ترس از اختگی را وامی‌نهد و با گشودن افق‌هایی تازه طرحی منحصر به فرد از آن را در پیوند با امر قدسی، امر سیاسی و شکاف نسلی پی می‌ریزد: «فرد اقدام به قتل کسی می‌کند که از قضا میان او و مقتول نوعی پیوند قدسی برقرار است، مانند رابطه فرد با حاکم. اقتدار پدرانۀ ذبح می‌شود و هر قدسیت موجود در این رابطه لگدمال می‌شود. پدرکشی علیه قدسیت است».

برای نسل‌هایی که از سال ۷۸ به بعد در بیش‌تر، اگر نگوییم همه، نزاع و تقلای سیاسی با حکومت سرنوشتی بهتر از سرکوب و منکوب‌شدن نیافتند، سیاست و مقابله با حکومت به دو شیوۀ مختلف ادامه یافت. شیوۀ نخست از طریق جابه‌جایی روانی که نام

اجتماعی‌اش همان مهاجرت بود سیاست را با وراجی در رسانه‌های آن‌وری و انتقام‌گیری شخصی یکی کرد، با انبوهی از فانتزی‌های سیاسی. شیوه دوم از طریق ماندن در ایران و درونی‌کردن تدریجی سرکوب همراه شد که پیامد بعدی‌اش دوپارگی روانی فرد و بعد هم سرخوردگی و افسردگی بود. با این حال هر دو مبتلا به یک عارضه بودند. شکست‌خوردگان پیکار اودیپی در واقعیت، همگی در فانتزی‌های شخصی خود در کارزار اودیپی در حال ناکارکردن پدر مقدس بودند. نسل‌هایی که هرکدام به سبک و سیاقی در حال بازآفرینی فانتزی سیاسی خویش بودند، همان وضعیتی که هر فرد شکست‌خورده‌ای برای تحمل شکست ناگزیر به آن پناه می‌برد. مأموریت هر نسلی بهره‌گرفتن، ویران کردن و از نو آفریدن ابداعات نسل‌های پیش است و دقیقاً با همین پیش‌فرض است که کنش‌های سیاسی این نسل هم‌زمان که نوآورانه و خلاقانه‌اند، بر ویرانه‌های کنش‌های ناکام نسل‌های پیش بنا شده‌اند.

ابداعات این نسل با زبان‌شان آغاز می‌شود، زبانی که از قید و بند زمان خود را می‌رهاند. زبان اعتراض ابداعی این نسل، چه در فرم و چه در محتوا با حرمت‌شکنی از موضوع‌اش قدسی‌زدایی می‌کند و هم‌زمان نفس از لحاظ تاریخی سرکوب‌شده و وانهاده‌اش را باز می‌یابد. او از محدودیت‌ها و ناکامی‌های اسلافش در انقلاب ۵۷ و جنبش سبز به‌خوبی آگاه است. فرد انقلاب ۵۷، نفس خود را به بهای پذیرش جایگاه قدسی رهبر و حزب‌وامی‌نهاد، از خودآیینی‌اش می‌گذشت تا کسی دیگر به جایش فکر کند. به بیان روانکاوانه، سیر اودیپی‌اش را تا پایان طی نمی‌کرد. مرگ اولیه یا سرنگونی پادشاه را رقم می‌زد اما قادر نبود مرگ ثانوی یا مرگ چرخه و زمینه‌ای را رقم زند که به سربرآوردن پادشاهی دیگر در جامه‌ای دیگر منجر می‌شد. بنابراین استبداد را از بین برد اما خود بانی استبدادی بدخیم‌تر شد. معترضان از محدودیت‌های جنبش سبز نیز آگاه‌اند، جنبشی آغشته به «جان زیبای» نیک‌خواهی که «ادب مرد را به ز دولت او» می‌دانست، جان زیبایی که در واقع نقابی بود بر تناقضات اساسی میان نسل‌های درون جنبش با رهبران‌شان که وعده عصر طلایی دهه ۶۰ را می‌دادند.

اما معترض ۱۴۰۱ می‌داند که سوژه سیاسی فقط با عبور از اخلاقیات «بوستان - گلستان»ی و بازیابی نفسی انکارشده‌اش محقق می‌شود. در وضعیت کنونی ساخته‌شدن سوژه سیاسی نیازمند عمومی‌کردن و فریاد زدن همان زبانی است که دهه‌ها در پستو نجوا می‌شده است. در این ماجراجویی سیاسی، فقط زبان معترضان نیست که آزاد می‌شود تا شهامت بیان همه عواطف و تأثرات واقعی خود را پیدا کند، بلکه به همان اندازه زبان حکومت نیز از کار افتاده و نامفهوم شده است. حکومت ناتوان از بیان مستقیم اعمالش مرزهای بلاهت در استدلال‌ورزی را جابه‌جا کرده است، برخلاف دهه ۱۳۶۰ که کشتن هر معترضی نشانه‌ای از موفقیت و پیروزی حق بر باطل بود و با عبارت «به هلاکت رسیدن» با صدایی بلند اعلام می‌شد. «اصابت جسم سخت فلزی به بدن» زبان حکومت است برای بیان مرگ یک معترض، اعلانی از سر ترس و گیجی که از بیان کشته‌شدن با «شلیک گلوله» هراس دارد. «سقوط از ارتفاع» که در چند ماه گذشته علت مرگ بسیاری از جوانان تصادفاً حاضر در اعتراضات عنوان شده ظاهراً بیانی است برای اثبات قانون جاذبه نیوتن، اما با یک تبصره جدید: «نیروی جاذبه موجب سقوط اجسام می‌شود، مخصوصاً در ایران». این اصرار چندباره بر اعلام سقوط به واسطه نیروی جاذبه، زبان گرخیده حاکم را از حقیقت مسلم غافل کرده که تابع هیچ قانون فیزیکی نیست، مخصوصاً در ایران: سقوط‌هایی عظیم‌تر و سهمگین‌تر، سقوط حکومت‌ها و ارزش‌ها توسط نیروی دافعه‌ای که انرژی مورد نیازش را همین حرمت‌شکنی‌ها تأمین و مکانیسم سقوطش از پایین به بالا عمل می‌کند. حرمت‌شکنی با زبان بازگشته از تبعید تاریخ و آزاد شده از سیاه‌چاله فرهنگ. زبان حرمت‌شکنانه‌ای که انقطاعی محض و تکان‌دهنده به همراه دارد. لحظات انقطاع چنان عمیق و ریشه‌ای هستند که به قول بنیامین در این لحظه همه چیز بی‌تاریخ می‌شود، یا دقیق‌تر در این لحظه، تاریخ در نقطه صفر خود قرار می‌گیرد. فعالیتی مشابه فکتوری ریست (factory reset) ابزارهای هوشمند دیجیتال. فرایندی که طی آن همه داده‌ها و ارزش‌های آلوده از حافظه دستگاه فشل و کند پاک می‌شود تا دستگاه سامان و عملکردی بهتر بیابد. جنبش ۱۴۰۱ نه تنها گسست از چند دهه پیش بلکه گسست از خود گسست‌های پیشین هم است. گسست از لحظات گسست در تاریخ مدرن‌مان. از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷ و جنبش سبز. گلیه سیاسیون بانفوذ که این جوانان معترض حتی

اسم آنها هم به گوش‌شان نخورده گرچه با هدف تحقیر معترضان و تخفیف این جنبش بیان می‌شود، اما واجد حقیقتی هم است. در این فکتوری ریست‌شدنِ سیاسیون حاضر در فضا، همان داده‌ها و ارزش‌های ویروسی‌اند که از حافظه حذف شده‌اند. فرایند فراموشی و حذف آنها چندی است آغاز شده است. با اندکی صبر خط لود آبی کامل می‌شود و پیام items deleted successfully بر صفحه ظاهر خواهد شد.

گسست ریشه‌ای و تاریخی که هم‌اینک فقط توانایی دیدن بعضی مختصات آن را داریم، حتماً پیامدها و آینده‌ای دارد. برای کامل‌شدن تصویر باید صبر کرد. به سیاق صبری که همین روزها برای لود شدن یک ویدئوی کوتاه به خرج می‌دهیم یا حتی بازشدن پنجره‌ای، اما هم‌زمان که صبورانه چشم‌مان به پنجره است کار شخصی‌مان را هم پیش می‌بریم. به سیاق همان اشتراکی‌شدن، که برای دور زدن همه فیلترها و ممنوعیت‌ها به فیلترشکن‌های اشتراکی رو می‌آوریم، هم‌چون آیینی جمعی. سحر نزدیک نیست، اما هست. چه به سناریوهای بدبینانه درباره آینده باور داشته باشیم چه خوش‌بینانه، کیفیت تصویر نهایی بر هیچ‌کس معلوم نیست، هرچند مختصات آن توسط همین نسل و ارزش‌هایش ترسیم خواهد شد، فارغ از پسند و خوشایند نسل‌های پیشین. اما آن‌چه روشن است زمان حال است. زمان حالی که هنوز ادامه دارد، با تلی از تصاویر دلخراش، اخبار دردناک و البته تجربه لحظاتی بی‌مانند و کم‌نظیر. اکنونی که ادامه خواهد یافت و کماکان اکنون خواهد ماند. اگر جاودانگی را نه استمرار نامتناهی زمان، بلکه بی‌زمانی تلقی کنیم، آن‌گاه زندگی جاودان نصیب کسانی خواهد شد که در زمان حال زندگی می‌کنند. ما چند ماهی است که مقیم زمان حال شده‌ایم و قرار است مقیم آن نیز باشیم. پس فارغ از این‌که چه خواهد شد بیایید در «این‌جا و اکنون» جاودانگی را مزه‌مزه کنیم.